

متن پرسش

سلام استاد: خدا قوت، استاد چرا نمی‌شود حالات را بیان کرد؟ چرا هر وقت می‌خواهم حالتی را حتی به استادم حضرتعالی هم بگویم، جوری دست و پایش را قطع می‌شود که اگر ذبح می‌شد بهتر می‌بود. چرا اساساً حالات معنوی قابل بیان نیستن؟ آیا همیشه اینگونه خواهد بود؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: باید زبان ارائه، عوض شود. زبان دیگری در میان است که ان شاء الله با آن «گفت»، گفته‌ها می‌توان گفت. در متن شماره ۱۸ مباحث «انقلاب اسلامی، طلوعی بین دو جهان» این‌طور عرض شده است:

۱۸- اگر انسان در آن احساس بیکرانه در سعه‌ی ذاتی‌اش که از جهتی به سوی وجود نظر دارد، خود را در معرض تجلیات وجود مطلق قرار دهد، تجلیات حضور خداوند را در ابعاد متفاوت‌اش می‌یابد، یعنی در عقل، به فهمی خاص نسبت به بیکرانگی خدا می‌رسد و در قلب به احساسی خاص نسبت به بیکرانگی آن حقیقت دست می‌یابد و در سامعه به شنیدنی خاص نسبت به بیکرانگی آن حقیقت نایل می‌شود و زبان انسان نیز تجلی همان حقیقت بیکرانه است، منتها در همه‌ی این موارد اجمال در میان است، چه در عقل و چه در قلب و چه در سمع و چه در زبان، و هر اندازه انسان با حضور بیشتر یعنی «تقوا» با رویکرد به تفصیل درآوردن تجلیات، نظر به حقیقت بیکرانه داشته باشد و با مسئله‌ای مشخص به آن حقیقت بیکرانه، نظر کند، زبان او آن حقیقت بیکرانه را بهتر ظاهر می‌کند و بهتر می‌تواند دریایی را در کوزه‌ای جای می‌دهد، کوزه‌ای که از جنس دریاست، موجی که منقطع از دریا نیست. لذا به همان معنایی که موج عین دریا است، زبان عین حضور خدا می‌شود و هر سخنی را که انسان در این رابطه بگوید و یا نام ببرد، حقیقت را ظهور داده و به اشیاء اجازه داده تا در دل آن زبان، به ظهور آیند و آینه‌ی «وجود» باشند ولی نه بی‌نسبت با حقیقت انسان که موجب دوگانگی سوبژه و اُبژه شود، بلکه همان عالم انسانی است که از آن طریق ساخته می‌شود و انسان در این زبان سکنی می‌گزیند، زیرا نوعی از تجلی است که او را فرا گرفته و همواره و در هر حال افقی را در مقابل خود دارد که خودش نیز در آن افق است،

بدون محبوب شدن از طریق هسته‌ای معنایی و مفهومی.

موفق باشید